



عنوان درس:	فقه فرهنگ	جلسه 3	تاریخ درس:	1399/7/10
عنوان فرعی 1	فقه خُرد فرهنگ			
عنوان فرعی 2	انواع بیان			
عنوان فرعی 3	نوع هفتم: بیان غزلی			
مقرر:	حجت الاسلام والمسلمین زحمتکش			

بیان غزلی را به غزل آسمانی و غزل زمینی تقسیم کردیم و در غزل آسمانی گفتیم غزلی وجود دارد که در آن از پیرایه‌های غزل زمینی بهره گرفته نشده است و غزل آسمانی پاک و محض است که اساس این غزل آسمانی بیانات رسول خدا ﷺ و ائمه هدی علیهم‌السلام است؛ مخصوصاً مناجات‌ها و دعا‌های آنها.

بعد بیان کردیم که این عشق الهی به انحاء مختلفی در ادبیات اسلامی هم رواج پیدا کرده و بیشترین ادبیاتی که در عرصه غزل الهی و عشق آسمانی سروده شده، در ادبیات فارسی است که نمونه‌هایی از آن را بیان کردیم و نمونه‌هایی هم در این جلسه مطرح می‌کنیم.

نمونه‌هایی که امروز به آن می‌پردازیم بیشتر درباره وصف عاشقان حضرت ربوبی است که عشق الهی در دل آنها رسوخ پیدا کرده است و دل به عشق الهی بسته‌اند. در ادبیات فارسی هم از عشق الهی بسیار سخن گفته شده و هم از عاشقان عشق الهی.

یکی از برترین سروده‌های غزل الهی، سروده‌های مثنوی است و همچنین سروده‌های مولوی در دیوان شمس؛ ما به نمونه‌ای از این سروده‌های مولوی؛ همان سروده آغازین کتاب مثنوی اشاره می‌کنیم که از نمونه‌های برتر غزل الهی است:

بشنو این نی چون شکایت می‌کند	از جدایی‌ها حکایت می‌کند
کز نیستان تا مرا ببریده‌اند	در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق	تا بگویم شرح درد اشتیاق
هر کسی کو دور ماند از اصل خویش	باز جوید روزگار وصل خویش
من به هر جمعیتی نالان شدم	جفت بد حالان و خوش حالان شدم
هرکسی از ظن خود شد یار من	از درون من نجست اسرار من
سر من از ناله من دور نیست	لیک چشم و گوش را آن نور نیست
تن ز جان و جان ز تن مستور نیست	لیک کس را دید جان دستور نیست

آتشست این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد

آتش عشقست کاندَر نی فتاد جوشش عشقست کاندَر می فتاد¹

مضامینی از این دست در شعر مولوی بسیار است.

بسیاری از شاعران و عارفان ادبی در ادبیات عرفانی علاوه بر وصف ذات باری تعالی و اظهار عشق به ذات حضرت حق، در وصف عاشقان و دل سوختگان عشق الهی فراوان سروده‌اند. یکی از برترین سروده‌های مربوط به موضوع عشق الهی، سروده‌های وصف عاشقان به این عشق الهی است؛ سعدی در یکی از قطعاتش چنین می‌گوید:

بزرگوار خدایا به حق مردانی که عارفان جمیل اند و عاشقان جمال

مبارزان طریقت که نفس بشکستند به زور بازوی تقوی و للحروب رجال

یقدسون له بالخفی والاعلان یسبحون له بالغدو والاصال

بنده حدس می‌زنم این «یقدسون له بالخفی والاعلان» گرچه در آنچه نقل شده همین است، شاید بهتر این بود و شاید هم اصل متن این چنین باشد: «یقدسون له بالخفا والاعلان».

مراد نفس ندادند ازین سرای غرور که صبر پیش گرفتند تا به وقت مجال

قفا خورند و ملامت برند و خوش باشند شب فراق به امید بامداد وصال²

منظور از «قفا» کنایه به این است که مردم گاهی آن‌ها را ذلیل می‌شمارند و عاشقان عشق الهی را آزار می‌دهند. مردان خدا از سوی طاغوت‌ها و از سوی مستکبران و دشمنان خدا همیشه زجر و آزار می‌بینند ولی خوش هستند؛ زیرا آنچه می‌بینند، در راه عشق الهی است. این زجرها و سختی‌ها و آزارهای دشمنان خدا را تحمل می‌کنند به امید بامداد وصال.

در قطعۀ آغازین بوستان سعدی در «شرط عشق باری تعالی» چنین آمده است:

نه هر جای مرکب توان تاختن که جاها سپر باید انداختن

کسانی که به وادی عشق الهی وارد می‌شوند، برای ورود به این وادی عشق الهی، اگر طمع کنند به اینکه به وصل کامل دست پیدا کنند، وصل کامل دست نیافتنی است.

وگر سالکی محرم راز گشت ببندند بر وی در بازگشت

ورود به این وادی معرفت و عشق الهی برای هرکس میسر نیست، ولی اگر وارد این وادی عشق الهی شد، دیگر بازگشت ندارد.

1. مثنوی معنوی؛ دفتر اول، بخش 1، سر آغاز.

2. قصاید سعدی، قصیده شماره 36.

ما در مباحث تفسیری مان گفته‌ایم که رحمت الهی دو گونه است: رحمت رحمانی و رحمت رحیمی؛ رحمت رحمانی ممکن است شامل حال کسی شود اما ممکن است در این رحمت رحمانی خدای متعال عذاب را بر او وارد کند و ممکن است در این رحمت رحمانی در نتیجه مخالفت و پشت کردن به رحمت الهی کیفر شود؛ چنانکه فرمود:

«عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»^۱

مجازاتم را به هر کس بخواهم می‌رسانم؛ و رحمتم همه چیز را فراگرفته است.

در این رحمت واسعه الهی «عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ» هم هست. اما آن رحمت رحیمی تنها نصیب همین عاشقان و مؤمنان می‌شود:

«وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا * تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ»^۲

او نسبت به مؤمنان همواره مهربان بوده است * تحیت آنان در روزی که او را دیدار می‌کنند سلام است.

این رحمت رحیمی، رحمتی است که اگر کسی را در این رحمت رحیمی وارد کنند، دیگر بازگشت ندارد و او را تا رسیدن به مقصد می‌کشانند؛ لذا می‌گوید:

وگر سالکی محرم راز گشت	بیندند بر وی در بازگشت
کسی را در این بزم ساغر دهند	که داروی بیهوشیش در دهند
یکی باز را دیده بردوخته‌ست	یکی دیده‌ها باز و پر سوخته‌ست
اگر طالبی کاین زمین طی کنی	نخست اسب باز آمدن پی کنی

یعنی برای ورود به همین زمین عشق الهی و زمین سلوک برای دستیابی و وصول حق، باید ابتدا اسب بازآمدن را پی کنی یعنی این راه بازگشت ندارد.

تأمل در آینه دل کنی	صفایی به تدریج حاصل کنی
مگر بویی از عشق مست کند	طلبکار عهد الست کند

یعنی صفا پیدا کنی تا بتوانی از عشق الهی بهره‌بری.

به پای طلب ره بدان جا بری	وز آنجا به بال محبت پری
---------------------------	-------------------------

یعنی اگر با پای طلب، تلاش و همت کردی و مبارزه با هوای نفس کردی و وارد این وادی محبت شدی، دیگر با بال محبت پرواز می‌کنی.

بدرد یقین پرده‌های خیال	نماند سراپرده الا جلال
-------------------------	------------------------

۱. سورة اعراف: ۱۶۶.

۲. سورة احزاب: ۴۳ و ۴۴.

وقتی وارد وادی محبت شدی، در این وادی محبت جز یقین نیست؛ وهم و خیال و ظنّ و گمان از بین می‌رود.

دگر مرکب عقل را پویه نیست عنانش بگیرد تحیر که بیست
 «بیست» یعنی بایست. یعنی وقتی کسی وارد این وادی محبت شد، دیگر با بال عشق پرواز می‌کند نه با پای عقل و تحیر عنان عقل را می‌گیرد و می‌گوید بایست؛ از اینجا به بعد کار تو نیست و راه راه تو نیست.
 در این بحر جز مرد راعی نرفت گم آن شد که دنبال داعی نرفت
 مرحوم سعدی از اینجا به بعد به یک نکته اشاره می‌کند که این دریا دریایی است که شناگر این دریا وجود مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و هر کسی توان شنا در این دریا را ندارد. و «راعی» و «داعی» در این بیت اشاره به رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که هر دو در آیات و روایات از اوصاف نبی اکرم صلی الله علیه و آله برشمرده شده است.

کسانی کز این راه برگشته‌اند برفتند بسیار و سرگشته‌اند
 خلاف پیمبر کسی ره گزید که هرگز به منزل نخواهد رسید¹
 همچنین سعدی در جای دیگر از بوستان در اوصاف عاشقان باری تعالی چنین می‌گوید:
 چو عشقی که بنیاد آن بر هواست چنین فتنه‌انگیز و فرمانرواست
 عجب داری از سالکان طریق که باشند در بحر معنی غریق؟
 به سودای جانان ز جان مشتعل به ذکر حبیب از جهان مشتغل
 به یاد حق از خلق بگریخته چنان مست ساقی که می‌ریخته
 شاید به دارو دوا کردشان که کس مطلع نیست بر دردشان
 الست از ازل همچنانشان به گوش به فریاد قالوا بلی در خروش
 هنوز «الست بربکم» که همان عهد و پیمان الهی بر طاعت است بر گوششان هست و در خروش «قالو بلی» هستند.

گروهی عمل دار عزلت نشین قدم‌های خاکی، دم آتشین
 این عزلتی که اینجا گفته می‌شود که عزلت صحیحی است، عزلت به معنای جدایی از مردم نیست؛ بلکه عزلت به معنای انصراف به ذات حق تعالی و انقطاع از دیگران به خدای متعال است که این انقطاع نوعی عزلت روحی است یعنی کسی که از این عالم بالاتر سیر می‌کند و عشق الهی در دل او ریشه دوانده است، در یک عالم دیگری سیر می‌کند که آن عالم از این عالم برتر است و سیر در آن عالم بالا به نوعی عزلت از این

1. بوستان سعدی؛ بخش اول: سر آغاز.

عالم است و مراد از این عزلت، عزلت جسمانی نیست که بروند در خانه‌ای و دیری و در آنجا بنشینند و خلوت کنند.

به یک نعره کوهی ز جا بر کنند به یک ناله شهری به هم بر زنند
چو بادند پنهان و چالاک پوی چو سنگند خاموش و تسبیح گوی
سحرها بگریند چندان که آب فرو شوید از دیده‌شان گُحل خواب
فرس کشته از بس که شب رانده‌اند سحرگه خروشان که وامانده‌اند

عبارت «فرس کشته» کنایه است یعنی از بس که شب‌روی کردند، مرکبشان از پای افتاده. و مراد از شب‌روی مناجات با خدای متعال و راز و نیاز با حضرت حق است. [با این حال] سحرگه در خروشد که ما از وصل الهی وا مانده‌ایم.

شب و روز در بحر سودا و سوز ندانند ز آشفستگی شب ز روز
اینکه می‌گوید «ندانند ز آشفستگی شب ز روز» یعنی برایشان شب و روز مهم نیست، آنچه مهم است نگاه به ذات حضرت حق و انقطاع به اوست.

چنان فتنه بر حسن صورت نگار که با حسن صورت ندارند کار¹
این نمونه‌ای است از شعر غزلی در ذات حضرت حق که این اشعار غزل از عالی‌ترین نمونه‌های بیان غزلی است که به دلیل اهمیت این موضوع، بالاخص به دلیل اینکه قصد داریم به این نکته اشاره کنیم که در ادبیات فارسی چه گنجینه بی‌پایانی از ادبیات غزل الهی و آسمانی نهفته است به نمونه‌های دیگری هم در آینده ان شاء الله اشاره خواهیم کرد.

1. بوستان سعدی؛ باب سوم در عشق و مستی و شور، بخش سوم: در محبت روحانی.